

واکاوی علل عدم تصریح قانون اساسی به شرط جنسیت در تصدی مقامات عالی رتبه سیاسی

سیده فاطمه فقیهی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۴/۱۲ - تاریخ تأیید: ۹۶/۰۹/۳۰

چکیده

در اصول مختلف قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران شرایط لازم برای تصدی مقامات عالی رتبه سیاسی به تفصیل بیان شده است، اما غالباً تصریحی به شرط جنسیت وجود ندارد. همین امر موجب گردیده تا تصدی زنان به مناصب سیاسی همچنان مورد بحث و نظر قرار گیرد. با وجود رویکرد فقهی مشهور مبنی بر اشتراط جنسیت برای تصدی مقامات ولایی و قضایی، این سؤال مطرح است که چرا قانون اساسی به طور صریح به این شرط اشاره نکرده است؟ این نوشتار در پی این هدف است تا ضمن تحلیل دیدگاه‌های فقهی - حقوقی درباره لزوم اشتراط جنسیت برای مناصب عالی سیاسی، دلایل سکوت قانون اساسی را مورد واکاوی قرار دهد.

نگارنده بر این باور است که عدم تصریح برخی شرایط نظیر جنسیت، نشان از دقت نظر تدوین کنندگان قانون اساسی برای بالا بردن ظرفیت قانونی و باز گذاشتن راه تفسیر قانونی بر این امر بوده است. بنابراین هر چند زمینه‌های فرهنگی و اجرایی این مسئله هنوز در جامعه ایران فراهم نیست و بستر لازم برای مدیریت سیاسی زنان حتی در مناصب میانی نیز ایجاد نشده، ولی به لحاظ نظری و در مقام شناخت و دفاع از اصول قانون اساسی می‌توان گفت، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ظرفیت نظری لازم برای تصدی همه مقامات سیاسی از سوی زنان را دارد.

واژگان کلیدی: رهبری؛ مبانی فقهی؛ قانون اساسی؛ تصدی‌گری زنان؛ جنسیت.

مقدمه

امروزه در بسیاری از جوامع سیاسی، مسئله مشارکت یا عدم مشارکت زنان در سطوح عالی قدرت سیاسی، پدیده‌ای تکراری و حل شده به‌شمار می‌رود. هر چند که مشارکت سیاسی زنان در غرب با فراز و نشیب‌ها و چالش‌های فراوانی روبه‌رو بوده است، اما جنبش آزادی زنان بعد از رنسانس پا به پای گسترش علم و توسعه صنعتی، رشد یافته و قدم به قدم با صبر و حوصله، اهداف خود را دنبال کرده است. البته باید اذعان کرد که زنان در این کشورها نیز از شانس کمتری برای کسب قدرت سیاسی برخوردار بوده‌اند. در عین حال مشارکت زنان در قدرت سیاسی و حضور در دولت، در کشورهای غربی کاملاً پذیرفته شده و از نظر تئوریک چالشی را فراروی خود احساس نمی‌کند. اما در کشورهای اسلامی مسئله زعامت و مدیریت سیاسی زن، با چالش‌های فراوانی رو به‌روست و برداشت‌های مختلفی از متون دینی ارائه شده است. به طوری که به لحاظ تئوری این مسئله از شفافیت برخوردار نیست. در کنار این ابهام تئوری و نظری، قانونگذار اساسی نیز با سکوت خود مجال بحث و اختلاف نظر را در عرصه اجرایی و عملی ایجاد نموده است و مسئله زعامت سیاسی زنان، گرفتار کشمکش‌های نظری و اختلافات مبنایی است.

آثار متعددی درباره تصدی‌گری مناصب سیاسی توسط زنان به نگارش درآمده که بیشتر با رویکرد فقهی به بررسی ادله در باب جواز یا عدم جواز ولایت زنان پرداخته و از مجموع ادله فقهی برداشت‌های متفاوتی ارائه شده است. این نوشتار در پی آن نیست تا مجدداً به بحث و استنتاج ادله فقهی درباره جواز یا عدم جواز تصدی سیاسی زنان بپردازد، بلکه هدف آن است تا با تحلیل اصول حقوقی، امکان‌سنجی دستیابی زنان به عالی‌ترین منصب سیاسی در نظام جمهوری اسلامی ایران و ابعاد قانونی آن مورد بررسی و توجه قرار گیرد. بدیهی است که نظام حقوقی در کشور ما بی‌ارتباط و جدای از مبانی فقهی نیست اما وجود رویکردهای مختلف فقهی در این باب موجب گردیده تا این سؤال مطرح شود که حقوق اساسی ما متأثر از چه نظریات فقهی است و به لحاظ حقوقی و قانونی امکان دسترسی زنان به مناصب عالی سیاسی وجود دارد یا خیر؟ عدم پیش‌بینی شرط جنسیت برای برخی مناصب عالی‌رتبه نظیر رهبری در قانون اساسی چگونه قابل تحلیل است؟

در قانون اساسی تصریحی برای منع زنان از تصدی مناصب سیاسی مشاهده نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد تصدی زنان در مناصبی نظیر رهبری، ریاست جمهوری، عضویت در شورای نگهبان و مناصب قضایی ممکن نیست. به‌عنوان مثال در هیچ یک از اصول قانون اساسی که در مقام بیان شرایط و صفات رهبری است، ذکری از جنسیت به میان نیامده است. در اصل پنجم قانون اساسی که «ولایت امر و امامت امت در عصر غیبت را بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر قرار داده است»، و اصل ۱۰۹ قانون اساسی که شرایط و صفات رهبر را بدین نحو دسته‌بندی نموده است:

- «صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه؛

- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛

- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.»

در مشروح مذاکرات تدوین قانون اساسی نیز در ارتباط با شرط جنسیت رهبری نفیاً یا اثباتاً بحثی صورت نگرفته است. قانون دیگری هم در تعیین شرایط رهبر وجود ندارد. از این رو، در تحلیل شرط جنسیت برای مناصب عالی‌رتبه سیاسی دو فرض حقوقی قابل بررسی است:

اول اینکه می‌توان گفت از نظر حقوقی چون احراز مناصب سیاسی نوعی مشارکت در عرصه سیاسی و حق سیاسی محسوب می‌شود و قانون اساسی هم در مقام بیان شرایط و صفات لازم شرط مرد بودن را ذکر نکرده است، اصل بر جواز تصدی آن برای همه افراد اعم از زنان و مردانی است که واجد شرایط و صفات مذکور در قانون اساسی هستند.^۱

دومین فرض اینکه برخی مناصب در قانون اساسی نظیر رهبری تنها یک منصب سیاسی نیست بلکه دارای شأن و جایگاه دینی است و از آن جا که طبق اصل ۴ قانون اساسی احکام و قواعد فقهی حاکم بر همه اصول قانون اساسی است، تصدی مناصبی چون رهبر به‌عنوان ولایت امر و امامت امت (اصل ۵) برای زنان جایز نیست، بنابراین با توجه به رویکرد فقهی مشهور، شرط جنسیت به طور ضمنی از شرایط مناصب ولایی در قانون اساسی به‌شمار می‌رود.^۲

۱. نک: مهرپور، ۱۳۸۷: ۱۱۲.

۲. نک: ارسطو، ۱۳۸۹: ۵۰۱.

با این وصف باید دید با توجه به اختلاف نظریات فقهی در این امر، نظریه حاکم در تصویب قانون اساسی چیست و چرا قانون اساسی به‌طور صریح به اشتراط جنسیت در تصدی این مناصب پرداخته است؟

ضرورت و اهمیت پرداختن به این مسئله اینجاست که مسئله ولایت و حاکمیت زن از مباحث نوپیدا در فقه شیعه بوده و با توجه به محروم بودن زنان از آموزش و حضور اجتماعی در گذشته تصدی مناصب سیاسی زنان چندان مورد ابتلا نبوده است. ولی در عرصه حقوق عمومی نوین، مشارکت سیاسی زنان به‌عنوان گفتمان حق سیاسی مورد توجه است و نظریه عدم جواز تصدی سیاسی زنان با چالش‌های نظری رو به‌روست که با این روند تغییر گفتمان غالب در آینده، بعید و دور از ذهن نخواهد بود.^۱

همچنین حضور روزافزون زنان در عرصه‌های متنوع اجتماعی، دستیابی زنان به عالی‌ترین مناصب سیاسی اجتماعی در کشورهای دیگر و کسب عالی‌ترین مدارج علمی توسط زنان، سبب شده این موضوع متفاوت از قبل به شکل مسئله‌ای پر چالش مورد توجه و بحث و نظر قرار بگیرد.

برای روشن شدن دیدگاه قانون اساسی ابتدا لازم است، دلایل موافقان و مخالفان درباره اشتراط یا عدم اشتراط جنسیت برای تصدی مناصب سیاسی مورد بررسی قرار گیرد و پس از آن به تحلیل این امر در قانون پرداخته شود.

۱- عدم اشتراط جنسیت در تصدی مناصب سیاسی

اشتراط جنسیت در تصدی منصب مدیریت عالی سیاسی نظیر رهبری در منابع فقهی و حقوقی چندان مورد بحث قرار نگرفته است. ظاهراً بحث درباره مقامات پایین‌تر از رهبری، نظیر ریاست جمهوری و قضاوت زنان بیشتر مورد توجه بوده و از آن‌جا که مناصب مذکور از شئون ولایت و حاکمیت هستند به طریق اولی درباره رهبری نیز جاری است. با این حال برخی به صراحت به عدم اشتراط جنسیت حتی در رهبری نیز اشاره داشته‌اند.

۱. نک: ایزدهی، ۱۳۹۰: ۸۸-۱۰۵.

۱-۱- دیدگاه‌های مطرح در این خصوص

آیت‌الله صانعی از فقهای معاصر که سابقه دادستانی کل کشور و عضویت در شورای نگهبان را داشته است، صفت دُکوریت را در ولایت، حکومت، مرجعیت و دیگر شئون فقیه شرط نمی‌داند و تنها معیار معتبر نزد او فقه و تقواست. از نظر او مردانگی خصوصیتی در قضاوت هم ندارد و حجتی شرعی در این باره نداریم و اطلاق ادله قضا نزد او دلیلی بر عمومیت و شمولیت است. همانطور که مردان از قِبَل امامان معصوم(ع) مجاز به تصدی قضا هستند به همین‌سان، زنان نیز از سوی آنان و به‌ویژه در مسائل و حقوق زنان مجازند.^۱

آیت‌الله ابراهیم جنّاتی نیز برای مرجعیت، دُکوریت را شرط نمی‌داند و از نظر او مانعی ندارد که زنان دارای شروط لازم، متصدی منصب قضا شوند. همچنین تصدی منصب‌های اجتماعی، سیاسی، علمی، فرهنگی، اداری و مدیریت در صورتی که توان آن را داشته باشند، ضمن رعایت موازین شرعی نظیر حجاب، از نظر او اشکالی ندارد.^۲

حجت‌الاسلام سید محمد بجنوردی معتقد است، همان دلیلی که بر جواز تصدی منصب‌های تقنینی یا اجرایی از سوی مرد دلالت دارد، بر جواز تصدی این منصب‌ها از سوی زن نیز دلالت می‌کند.

او درباره قضاوت می‌گوید: «پس از پژوهش دقیق در روایات و آیات و اقوال فقها و با تکیه بر بنای عقلا و فهم طبیعت قضاوت که عبارت است از رفع خصومت بین متخاصمین یا احقاق حق در دعاوی حقوقی و مالی یا اجرای حدود در مسائل کیفری، به این نتیجه رسیدم که این معنا جز با علم و حکم عادلانه حاصل نمی‌شود و این مسئله‌ای است که ارتباط به جنسیت ندارد، به این معنی که واجب باشد قاضی مرد باشد و نه زن یا بالعکس. بنابراین با صراحت می‌گوییم، زنان این حق را دارند که متصدی امر قضا شوند.» (بجنوردی، ۲۰۰۴: ۱۰۱)

درباره اجتهاد و افتا نیز معتقد است که «اجتهاد یا افتا امری واقعی است که به قدرت انسان در استنباط و تحصیل ملکه اجتهاد ارتباط دارد، خواه این قدرت و ملکه در یک زن باشد،

1. Available at: <http://saanei9.tk/?view,1395/7/20>.

2. Available at: <http://jannaati.com/far/index.php?page=.1395/7/20>.

یا یک مرد. او تردیدی ندارد که در اصل اجتهاد و صدور فتوا میان زن مرد هیچ تفاوتی وجود ندارد.» (بجنوردی، ۲۰۰۴: ۱۰۴)

آیت‌الله شمس‌الدین نیز با همین شیوه موافق است و کتابی در جواز تصدی منصب‌های عالی، حتی ریاست جمهوری، برای زنان نگاشته است. کتاب یاد شده بر این پیش فرض استوار است که میان دولت در مفهوم قدیم آن، که تمام قوای اجرایی، قانونگذار و قضایی در دست یک نفر بود، با مفهوم جدید دولت که قوا و اختیارات در میان نهادهایی در چارچوب قانون توزیع می‌شود، تفاوت وجود دارد.

وی این پرسش را مطرح می‌کند که آیا در شرع اسلامی جایز است زنی که دارای شایستگی علمی و ذهنی و توانایی اخلاقی و رفتاری لازم است، صرف نظر از وزارت یا شغل دولتی دیگر، حکومت و قدرت را به دست گیرد و مثلاً رییس جمهور یا رییس مجلس شود؟ از سوی دیگر جامعه و مردم حق دارند، زمام امورشان را به دست یک زن بسپارند و پست ریاست جمهوری یا ریاست کابینه را به او بدهند؟ وی معتقد است، اگر ملت حق سپردن این منصب‌ها را به بانوان داشته باشند، برای بانوان هم قبول این منصب‌ها جایز خواهد بود. ایشان این مسئله را از دو جهت بررسی می‌کند:

نخست این که آیا از نظر شرعی برای زن در این زمینه منعی وجود دارد؟ بدین معنا که دلیل شرعی معتبری در دست داشته باشیم که تصدی این مقام‌ها را مشروط به ذکوریت و برای زنان حرام بداند و آنان را فاقد شایستگی تصدی این وظایف قلمداد کند. در این حالت به ملازمه ثابت می‌شود که برای مردم هم سپردن این وظایف به زنان حرام است و حتی اگر چنین چیزی رخ دهد، باطل و غیر شرعی است.

دوم اینکه آیا از نظر شرعی برای مردم در این زمینه منعی وجود دارد؟ بدین معنا که دلیل شرعی معتبری در دست باشد که امت را از سپردن مناصب یاد شده به زنان منع و مردم را از این جهت فاقد ولایت بر خودشان بداند. در این حالت به دلیل ملازمه ثابت خواهد شد که پذیرفتن چنین منصب‌هایی برای زن جایز نیست و حتی اگر مردم زنی را برای این کار برگزینند، این انتخاب باطل و فاقد اثر شرعی است.

وی در بررسی این دو فرض مشاهده کرده است که فقها به مسئله تصدی حکومت از

سوی زن نپرداخته و اساساً در مباحث فقهی خود متعرض شرط ذکوریت در حاکم نشده‌اند. به همین سان متکلمان نیز در مباحث کلامی مرتبط با امامت این موضوع را نکاویده‌اند.

اما پژوهشگران معاصر امامی که مسئله حکومت را کاویده و متعرض شروط حاکم شده‌اند، بر این عقیده‌اند که امام یا والی باید مرد باشد و به زن اجازه تصدی ریاست و حکومت را نداده‌اند. اساس این موضع‌گیری فقهی به مسئله‌ای باز می‌گردد که مورد تسالم فقهاست و بر آن ادعای اجماع شده و آن عبارت است از مشروط بودن منصب قضا به ذکوریت و نامشروع بودن تصدی قضاوت از سوی زنان. علاوه بر این شرط ذکوریت در مفتی که شهرت دارد و بر آن ادعای اجماع هم شده از دیگر مبانی دیدگاه یاد شده است. آنان ادله‌ای که مردانگی را در قاضی شرط می‌دانند، دلیل اشتراط مردانگی در حکومت و ریاست هم قلمداد کرده‌اند و علاوه بر این برای این مدعا به پاره‌ای نصوص در کتاب و سنت استدلال کرده‌اند. از نظر شمس‌الدین، حتی بعید نیست که موضع‌گیری یاد شده نزد امامیه، که ذکوریت را در ریاست و حکومت شرط می‌دانند، به زمینه کلامی ولایت معصوم که مذکر است، باز گردد.

وی پس از بحثی دراز در ادله اشتراط ذکوریت به این نتیجه می‌رسد که «دلیلی بر معتبر بودن این شرط در دست نیست و از سوی دیگر ممنوع بودن قضاوت برای زن به دلیل اشتراط ذکوریت در قاضی، به مسئله ریاست و حکومت سرایت نمی‌کند و مستلزم آن نخواهد بود که زن اهلیت حکومت نداشته باشد و لذا دلیلی بر اشتراط مردانگی در ریاست دولت نداریم.» (شمس‌الدین، ۱۹۹۵: ۴۱)

آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله نیز بر همین باور و با مبنای فوق همسوست.^۱ همچنین آیت‌الله محمد اسحاق فیاض در مجموعه سؤال‌هایی پیرامون جایگاه زن در نظام سیاسی اسلامی بیان می‌دارد:

«در حکومت غیر اسلامی (خواه در کشورهای اسلامی یا غیر اسلامی) برای زن روا خواهد بود که هر پستی از پست‌های دولتی را بدون استثنا، حتی ریاست حکومت، به دست گیرد. بیشتر فقیهان برای اثبات این مطلب که زن نمی‌تواند مقام‌های قضاوت، صدور فتوا و ولایت عامه را در حکومت اسلامی به دست گیرد، ادعای اجماع کرده‌اند اما حجیت اجماع بستگی

۱. نک: امینی، خنیفر زاده، ۱۳۸۷: ۳۴.

به این دارد که این اجماع در زمان امام معصوم به اثبات رسیده و دست به دست ما رسیده باشد و در غیر این صورت دلیلی بر حجیت اجماع وجود ندارد.» (فیاض، ۱۴۲۸: ۱۰)

دکتر حسین مهرپور از استادان حقوق و از اعضای سابق شورای نگهبان شرط جنسیت در رهبری را این چنین مورد تحلیل قرار داده است:

«چون احراز مقام رهبری به ویژه با فرض وجود پشتوانه رأی مردم، نوعی حق سیاسی و مدنی است، اصل بر جواز دارا شدن آن است، مگر قانون به جهت خاصی کسی را محروم و ممنوع اعلام کرده باشد. بدین ترتیب چون قانون اساسی در مقام بیان شرایط و صفات رهبر مرد بودن را از شرایط احراز مقام رهبری ذکر نکرده است، بنابراین اگر زنی هم واجد شرایط مندرج در اصول ۵ و ۱۰۹ قانون اساسی بود می‌تواند از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر انتخاب گردد. بنابراین، لذا اگر زنی همه شرایط و صفات لازم برای رهبری را داشته باشد که بتواند با فقهای مرد رقابت کند (که بسیار مستبعد و تقریباً غیر عملی است) و دیدگاه‌های فقهی نظیر آیت الله صانعی درباره خصوص جواز رهبری زنان جای خود را باز کند، منع قانونی و حقوقی برای انتخاب و شناسایی زن به عنوان رهبر توسط مجلس خبرگان وجود ندارد.» (مهرپور، ۱۳۸۷: ۱۱۲)

۱-۲-۲- دلایل عدم اشتراط جنسیت در تصدی مناصب عالی سیاسی

موافقان رویکرد عدم اشتراط جنسیت در بیان نظر خود دلایلی را نیز مطرح کرده اند که از جمله مهم‌ترین آن‌ها بدین شرح است:

۱-۲-۱- اصل برابری حقوق سیاسی

بر اساس اصل نوزدهم قانون اساسی «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ و نژاد و زبان و مانند این‌ها سبب امتیاز نخواهد بود.» همچنین طبق اصل بیستم «همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند.»

این اصول که بیانگر تساوی حقوق سیاسی و اساسی و برابری همه افراد ملت است، از اصول هدایت کننده و خط‌مشی دهنده‌ای است که سایه آن بر سر تمام قواعد اساسی و قوانین عادی گسترده است و در پرتو آن باید سایر اصول معنا و تفسیر شوند.

اصل تساوی و برابری مبتنی بر مبانی و دلایلی است که عبارت‌اند از:

اول: تساوی زن و مرد در انسانیت

در اسلام هیچ تفاوتی میان زن و مرد از ناحیه خلقت و آفرینش وجود ندارد. هر دو از یک ماهیت انسانی برخوردارند. در ویژگی‌های انسانی با هم مشترک‌اند، در عین حال هر دو از نظر تفاوت‌های فردی، با هم متفاوت‌اند و همین تفاوت‌هاست که این دو را از همدیگر متمایز ساخته و به دو جنس زن و مرد شناخته می‌شوند، مانند: تفاوت‌های فیزیکی، برخی رفتارها و انگیزش‌ها، توانایی‌های ویژه‌ای که برای هر یک از دو جنس وجود دارد اما این‌ها سبب نمی‌شود که در اصل انسانیت و آفرینش مشترک نباشند. زن و مرد از اشتراکات زیر برخوردارند:

- تساوی در آفرینش

حقیر انگاری زن به دلیل سلطه‌جویی مردان و رواج سنت‌های ضد انسانی و خرافی نسبت به زن، سبب گردیده که حتی در آفرینش زن به‌عنوان یک انسان کامل (سالم) نیز تردید کنند.

قرآن اشاره صریح دارد که سرشت زن و مرد در آفرینش یکی است، از یک ماده و از یک جنس آفریده شده‌اند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ» (نساء، آیه ۱) «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از یک تن آفرید و همسر او را از او آفرید، بترسید.» مفسران «من» را در «منها زوجها» از نوع جنس گرفته‌اند و بیانگر این حقیقت است که زن و مرد در آفرینش اولیه از یک ماده و جنس آفریده شده‌اند و زن هیچ نقیصی در آفرینش خود نسبت به مرد ندارد.^۱

- تساوی در پاداش‌ها و کسب فضایل انسانی

از پندارهای تبعیض‌آمیزی که تاکنون نسبت به زن روا داشته شده است، تردید درباره کسب فضایل و کمالات معنوی زن است. به این معنا که زنان توانایی آن را ندارند تا به مقامات عالی‌روحانی و فضایل بلند انسانی دست پیدا کنند، چنانکه که مردان بدان دست یافته‌اند. اما قرآن در آیات متعددی تصریح دارد که پاداش اخروی و کسب کمالات و فضایل انسانی هیچ ربطی به جنسیت ندارد، به ایمان و به عمل مربوط است چه از طرف مرد باشد یا زن.

۱. نک: طباطبایی، ۱۳۶۴، ۴: ۱۳۴.

از نظر قرآن معیار کیفیت عمل است، اینکه عمل کننده مرد باشد یا زن، تفاوتی قایل نمی‌شود. «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» (نحل، آیه ۹۷) «هر کس عمل صالحی انجام دهد، در حالی که مومن است خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم و پاداش آن‌ها را که بهترین اعمال را انجام داده‌اند، خواهیم داد.» و نیز در آیه دیگر می‌فرماید: «لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ» (آل عمران، آیه ۱۹۵) «من هیچ عمل کننده‌ای را از شما خواه مرد باشد یا زن، ضایع نخواهم کرد.»

قرآن در کنار هر مرد بزرگ از یک زن بزرگ یاد می‌کند. در کنار حضرت آدم و ابراهیم از همسران آن‌ها و در کنار حضرت موسی و عیسی از مادران آن‌ها در نهایت تجلیل و عظمت یاد می‌کند. اگر از همسران نوح و لوط به عنوان زنان ناشایسته برای شوهرانشان ذکر می‌کند، از زن فرعون نیز به عنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده، غفلت نکرده است.

- تساوی در دانش اندوزی

اسلام تعلیم و دانش اندوزی را برای همه مسلمانان واجب می‌داند، ایشان مکلفاند تا نیازهای علمی‌شان را برآورده گردانند و خود را به آخرین پیشرفت‌های علمی مجهز سازند. قرآن می‌فرماید: «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (مجادله، آیه ۱۱) «خداوند افراد عالم و با ایمان را به ترفیع درجات مفتخر و سرافراز خواهد نمود.» و نیز: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ». (زمر، آیه ۹)

- تساوی در مشارکت اجتماعی

همان‌گونه که مردان در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی مستقل‌اند، زنان نیز استقلال سیاسی اجتماعی دارند و به‌طور مساوی حق مشارکت در صحنه‌های اجتماعی و تعیین سرنوشت خویش را دارند. در قبال جامعه و سرنوشت اجتماعی خود مسئول‌اند و شامل این دستور پیامبر اسلام (ص) می‌شوند که فرمود: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ. هَمَّةٌ شَمَا نَظَّهْبَانِ هَمْدِيْغَرِيْدٍ وَ هَمَّةٌ شَمَا مَسْئُولٌ هَمْدِيْغَرِيْدٍ.» (طباطبائی، ۱۳۶۴، ج ۸: ۱۵)

هجرت و مخالفت با نظام حاکم جاهلی و اظهار آزادانه ایمان قلبی از مهم‌ترین حرکت اجتماعی محسوب می‌شود که قرآن آن را برای زنان مجاز دانسته است. این حرکت زنان

هجرت) از مکه به مدینه (آنهم پس از عقد صلح‌نامه با کفار قریش) نقش اساسی در تقویت اسلام داشت. این نشان می‌دهد، ایمان داشتن، مبارزه با ظلم، هجرت در راه خدا، ویژه مردان نیست بلکه زنان نیز به اندازه مردان در جامعه نقش تعیین‌کننده دارند. بیعت یکی از این نقش‌هاست. بیعت زنان با پیامبر(ص) گویای این حقیقت است که زنان در شئون اجتماعی استقلال دارند، خود اسلام می‌آورند، مهاجرت می‌کنند، با اراده و اختیار با پیامبر(ص) بیعت می‌کنند. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكُمْ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعِهِنَّ» (ممتحنه، آیه ۱۰)، ای پیامبر هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند، تا با تو بیعت کنند، که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی و زنا نکنند، فرزند خود را نکشند، افترا نزنند، در هیچ کار شایسته‌ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن.

دوم: رشد عقلی و توانایی‌های زنان امروز

در گذشته، زنان به دلیل محرومیت از تحصیل فرصت بروز خلاقیت‌ها و توانایی‌هایشان را نمی‌یافتند اما پس از رنسانس و به دنبال آن گسترش و توسعه علم و تکنولوژی زنان از آزادی‌های متعددی برخوردار گردیدند. کسب حق رأی و انتخاب شدن، تساوی زن و مرد در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد (۱۰ دسامبر ۱۹۴۸) و تشکیل کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، زمینه را برای رشد و آگاهی زنان در عرصه‌های مختلف آماده ساخت. ذهنیت‌های منفی که در جوامع گذشته نسبت به زن وجود داشت، به مرور زمان رخت برپست. هرچند که ذهنیت‌های منفی نسبت به زن هنوز هم در برخی جوامع کاملاً زوده نشده، اما بسیاری از ذهنیت‌های منفی در گذر زمان در سایه مشارکت زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری عملاً متفی است. تجربه نشان داده است، در صورتی که مانعی برای بروز خلاقیت‌ها و استعدادهای انسان نباشد، توانایی‌های فطری، تدبّر و عقلانیت آدمی شکوفا می‌گردد. در فرایند تکاملی علم و خرد در دنیای مدرن امروز که زن و مرد هر دو از آن برخوردارند، زنان ثابت کرده‌اند که در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری و بسیاری از علوم رایج امروز، می‌توانند توانایی‌های خود را به اثبات برسانند.

اما در باره شرایط علمی و صفاتی که قانون اساسی برای رهبری برشمرده است، نظیر فقاقت، عدالت، مدیریت، شجاعت، قدرت و... هر چند برخی از این صفات غالباً در مردان بروز پیدا کرده و جلوه‌گر بوده است و احتمال این که زنی در این شرایط سرآمد بر مردان گردد بسیار کم است، اما منطقاً اختصاص به جنس مردان ندارد. فقاقت و عدالت از شرایطی هستند که اختصاص به مردان ندارد. به لحاظ مدیریت سیاسی و قدرت اجرایی نیز تجربه سایر کشورها ثابت کرده است که استفاده از ظرفیت زنان مانند مردان در اداره جامعه غیر ممکن و محکوم به شکست نیست.

سوم: اطلاق دلایل رهبری سیاسی زن و ناکافی بودن دلایل حرمت

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، درباره شرایط رهبری و زعامت دینی و سیاسی زن، بحث مستقلی در فقه مطرح نشده، بلکه مصادیق آن مانند قضاوت که بیشتر مورد نیاز و ابتلا بوده، مورد بحث قرار گرفته است. مسئله رهبری سیاسی در اسلام معمولاً با واژه‌های «امامت»، «زعامت» و «ولایت» مطرح گردیده است. واژه‌های زعامت و امامت را بیشتر اهل سنت به کار برده‌اند و واژه ولایت در میان امامیه از مفهوم قبلی خود که ولایت بر محجورین و ایتم بود، توسعه داده شده است و ولایت بر خردمندان را نیز شامل می‌شود و ولایت بر خردمندان همان رهبری سیاسی جامعه و تشکیل حکومت است. دلایلی که برای دو منصب یاد شده به کار برده شده، کلی و مطلق است و احادیث وارده در ذکر شرایط و صفات رهبر، مفتی و مجتهد، زن را استثنا نکرده‌اند.

«روایاتی نیز که به‌طور خاص ولایت یا قضاوت را از زنان برداشته است، یا دارای ضعف سندی است، یا ظهور در حرمت امارت و حکومت زنان ندارد و تنها مکروه بودن این امر از آن قابل استفاده است.» (علاسوند، ۱۳۹۰: ۲۴۵) از این رو در معارضه با اطلاق روایات دسته اول ایجاد قطع و یقین نمی‌کنند.

شهید آیت‌الله بهشتی نیز در جریان تدوین قانون اساسی درباره سؤال از ریاست جمهوری زنان، بیانی دارد که قابل استفاده در بحث رهبری نیز هست ایشان می‌فرمایند:

«در قرآن کریم نسبت به مسئله (زامداری زنان) نصی وجود ندارد. نه راجع به مرد نه راجع به زن. یعنی نه آیه‌ای هست که با صراحت بگوید زن می‌تواند زامدار باشد، نه آیه‌ای هست

که با صراحت بگوید زن نمی‌تواند زمامدار باشد اما بعضی روایات هست که یک سؤال و ابهام پیش می‌آید که باید فقیهانه روشن کرد نه با احساسات. برای خود من دلایلی که در روایات آورده می‌شود که زن نمی‌تواند زمامدار باشد، کافی نیست و هیچ وقت هم کافی نبوده است. از ابتدا که در این مسئله تحقیق اجتهادی کردم دلایل برایم غیر کافی بوده است.» (بهشتی، ۱۳۹۰: ۵۷-۵۸)

چهارم: نمونه قرآنی رهبری زنان در جامعه اسلامی

از بارزترین نمونه‌های رهبری زنان در قرآن بلقیس ملکه سبا است. بلقیس در قرآن به عنوان سمبل و نمونه‌ای از خردورزی، دانایی، مدیریت، سیاست‌مداری و رهبری یک زن در جامعه آن روز است. او زنی است که پس از دریافت نامه سلیمان نه تنها تصمیم به جنگ نگرفت بلکه با خردورزی و تدبیر و شور و مشورت با دیگران، برای سلیمان هدیه فرستاد. داستان بلقیس نشان می‌دهد که او زنی توانا در تحلیل امور سیاسی کشورش دارای اطلاعات سودمند از تجربیات تاریخی است که و از آن به درستی در اداره کشور بهره‌برداری می‌کند. کاردانی و سیاست صلح‌جویی، تعهد و صداقت تحسین بر انگیز او به اصول انسانی، نشان می‌دهد که زن نه تنها از توان مدیریت یک کشور برخوردار است بلکه می‌تواند از بسیاری از جنگ‌های خشونت‌باری که توسط مدیریت مردان در جهان به وقوع پیوسته و می‌پیوندد، جلوگیری کند.

۲- عدم جواز ولایت و رهبری زنان

در مقابل دیدگاه عدم اشتراط جنسیت در رهبری، دیدگاه عدم ولایت زنان مطرح است. بر اساس این دیدگاه قانون اساسی در موارد متعدد بر جایگاه و مقام رهبر به عنوان ولایت امر و امامت امت اشاره کرده است.^۱ استفاده قانون اساسی از عبارت «ولایت و امامت امر» گویای این مهم است که مناصب عالی‌رتبه سیاسی نظیر رهبری تنها یک منصب سیاسی نیست، بلکه از شأن و جایگاه دینی و فقهی نیز برخوردار است. صفات و شرایط رهبر در قانون اساسی نیز برگرفته از صفات و شرایطی است که در منابع فقهی برای احراز مقام ولایت و امامت بیان گردیده است. از این رو، تصدی رهبری و ولایت زنان وابسته به این است که چه صفات و شرایطی برای ولی فقیه و حاکم اسلامی در عصر غیبت بیان گردیده است.

۱. نظیر اصول ۵، ۵۷ و ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

۲-۱- دیدگاه‌های مطرح دربارهٔ عدم ولایت و رهبری زنان

از جمله فقهایی که به طور مفصل به بحث شرط ذکوریت در رهبری اشاره کرده‌اند مرحوم آیت‌الله منتظری است. ایشان دلایل مختلفی از آیات و روایات و اصل عملی عدم ولایت بیان کرده‌اند و ولایت و حاکمیت را با طبیعت زن و وجوب پوشش و عفاف سازگار نمی‌داند.^۱ ایشان در مجلس تدوین قانون اساسی نیز در راستای همین رویکرد بیان می‌دارد:

«حکومت و ولایت حق نیست بلکه مسئولیت است و از مسلمات اسلام است که بر عهدهٔ مرد نهاده شده است. بنابراین شرط مرد بودن به معنای تضييع حقوق زنان نیست. اهل سنت هم غیر از ابو حنیفه که باب قضاوت را به شهادت قیاس کرده و قضاوت زن را مجاز دانسته است، ولایت و قضاوت را وظیفه و مسئولیت مرد می‌دانند. زنان ما هم معتقد به اسلام و احکام آن هستند و هیچ‌گاه با آنچه موازین اسلامی اقتضا می‌کند، مخالفت نمی‌کنند.» (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی تدوین قانون اساسی، ۱۷۶۸)

علامه محمد حسین طباطبایی صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان نیز ذیل آیهٔ ۳۴ سورهٔ نساء، در عدم ولایت و حاکمیت سیاسی زنان آورده است:

آنچه از آیهٔ «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» و روایات و سیره و عمل پیامبر (ص) بر می‌آید، این است که مهار همهٔ کارهای همگانی اجتماعی که باید قوهٔ عقل تدبر آن کند و در آن از فرمانروایی عواطف جلوگیری گردد؛ چون حکومت، قضاوت و جنگ را لازم است به دست کسانی داد که عقل آنان ممتاز و عواطفشان ضعیف باشد و آن‌ها مردان هستند نه زنان. بنابراین حکم قیمومیت مردان مطلق است و منحصر به مورد زن و شوهر نیست بلکه دامنه آن تمام جهاتی که زندگی آن دو را به هم پیوند داده است. یعنی جهات اجتماعی همگانی مانند حکومت، قضاوت و دفاع. زیرا این جهات با مسئلهٔ تعقل که علت قیمومیت مردان است و در مردان بالنسبه بیش از زنان است، ارتباط و نسبت مستقیم دارد.^۲

آیت‌الله جوادی آملی نیز معتقد است «هیچ‌گونه منع شرعی برای حضور زن در وکالت، وصایت، ولایت بر مهجوران و ولایت بر رقبات وقف و نظایر آن نیست و بسیاری از کارهای

۱. نک: منتظری، ۱۴۰۸: ۳۳۵-۳۶۱.

۲. نک: طباطبایی، ۱۳۶۴: ۵۰۷ و ۵۱۱.

اجرایی مخصوص بخش زنان نه تنها ممنوع نیست بلکه اولی است. اما ولی امر مسلمین باید مرد باشد. زیرا ولایت، تتمه همان امامت است. ولی مسمانان، دستور جنگ و صلح می‌دهد و دیدار فراوان با مردم و کار بدنی دشوارتری دارد و حشر بیشتری می‌طلبد و لازمه این امور مرد بودن است.» (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۲۹۸)

۲-۲- دلایل موافقان عدم ولایت و رهبری زنان

در این رویکرد دلایل مختلفی از آیات، روایات، مذاق شارع، ارتکاز متشرعه، اجماع، اولویت قطعی، بنای عقلا و مقتضای اصل عملی در ولایت مطرح گردیده که طرح تمامی این دلایل فقهی مورد بحث این نوشتار نیست.

گرچه درباره برخی از این ادله نقد و ایرادهایی وجود دارد ولی طرفداران این نظریه معتقدند، مجموع ادله می‌تواند عدم ولایت زن را ثابت کند.^۱

همچنین با وجود اینکه ادله لفظی که در این موضوع بیان گردیده در مواردی از نظر سندی اشکال‌هایی دارد یا ظهور در حرمت ولایت زنان ندارد، اما مجموع این روایات و دلایل موجب تردید در حکم ولایت زنان می‌شوند. بر این اساس ولایت زنان تحت شمول قاعده ولایت نداشتن احدی بر احدی باقی می‌ماند و ممنوعیت آن ثابت می‌شود.^۲ بدین معنا که با وجود اصل اولی عدم ولایت، هیچ کس حق تصرف در امور و شؤون فردی و اجتماعی را ندارد مگر اینکه در این باره نص صریحی بر نصب وی از جانب خداوند وجود داشته باشد. مطابق مبانی کلامی شیعه، ولایت در اصل از آن خدا بوده (انعام، آیه ۵۷؛ یوسف، آیه‌های ۴۰ و ۶۷) و اوست که هر که را بخواهد ولایت بخشیده و از گستره اصل عدم خارج خواهد ساخت؛ بنابراین برای خروج از مقتضای اصل عدم ولایت باید دلیل قطعی وجود داشته باشد. در حالی که برای احراز ولایت زن دلیل قاطعی وجود ندارد و صرف شک در صلاحیت زن برای احراز مقام ولایت و رهبری کافی برای رد آن است. زیرا اصل بر عدم ثبوت ولایت است و عموم و اطلاقی که نسبت به صلاحیت زن برای رهبری باشد، وجود ندارد.^۳

۱. نک: ارسطو، ۱۳۸۹: ۵۱۸.

۲. نک: علاسوند، ۱۳۹۰: ۲۴۶-۲۴۷.

۳. نک: منتظری، ۱۴۰۸: ۳۶۱.

بنابراین می‌توان گفت، «اگرچه از ادله لفظی، مرجوحیت ولایت مردان ثابت می‌شود اما از قاعده فوق (عدم ولایت) بی اعتباری ولایت زنان قابل اثبات است.» (منتظری، ۱۴۰۸: ۳۶۱)

دلایل دیگری نیز در عدم جواز تصدی مناصب ولایی توسط زنان عنوان گردیده که به نظر می‌رسد، بیشتر دلالت بر مذموم بودن این امر و ارشاد بر عدم حاکمیت و ولایت زنان دارد. از جمله این دلایل این که تصدی مناصب سیاسی نظیر رهبری لزوماً به عنوان امتیازی نیست که به مردان داده شده باشد. بلکه امتحان سنگین و دشواری است که کمتر کسی سربلند از آن بیرون می‌آید و به همین دلیل بسیاری از علمای بزرگ تا زمانی که ضرورت ایجاب نمی‌کرد، از پرداختن به آن خودداری می‌کردند و عطای آن را به لقایش می‌بخشیدند.^۱ چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است که می‌فرمایند: «هیچ کس نیست که بر ده نفر یا بیشتر ریاست داده شده باشد، مگر این که روز قیامت با دست بسته آورده می‌شود. پس اگر نیکوکار باشد، غل و زنجیر از او باز می‌شود و اگر گناهکار باشد بر غل و زنجیر او افزوده می‌شود.» (حر عاملی، ۱۳۸۲/۱۵: ۳۵۳)

هر چند در نظام‌های غیر الاهی مناصب سیاسی حقی فردی و منشاء بشری دارد و محروم کردن گروهی از افراد از تصدی برخی مناصب سیاسی، سلب حق محسوب می‌گردد و تبعیض ناروا و بی‌عدالتی تلقی می‌گردد، اما از آنجا که در اسلام توجه به نظام خانواده و حفظ آن اهمیت زیادی دارد، نقش کلیدی زنان در خانواده ممکن است در تراحم با نقش‌های خطیر و مهم سیاسی قرار گیرد. نقش زن در مدیریت محیط زندگی خانوادگی و رشد و تربیت انسان‌های شایسته برای ساختن جامعه‌ای سالم چنان اهمیتی دارد که در روایات اسلامی هم طراز دشوارترین وظایف مردان یعنی جهاد دانسته شده است. زیرا واضح است که خانواده بنیادی‌ترین هسته زندگی اجتماعی است و جامعه سالم جز بر پایه خانواده سالم بنا نمی‌شود.^۲

همچنین لزوم حفظ عفاف، حرمت، کرامت زن، تستر و اجتناب وی از اختلاط با مردان نامحرم که از اصلی‌ترین وظایف شرعی زن است، با تصدی مشاغل ولایی مهمی چون رهبری به سادگی ممکن نیست. لطافت و ظرافت روحیه زن در اثر پرداختن به امور سنگینی چون ولایت امت شدیداً آسیب می‌بیند و از انجام سایر وظایف مهم‌تر باز می‌ماند. بنابراین هر

۱. نک: ارسطو، ۱۳۸۹: ۵۲۶.

۲. نک: حر عاملی، ۱۳۸۲/۱۵: ۵۲۷.

کاری که با عفاف و کرامت زن و وجوب تستر وی منافات داشته باشد یا باعث اختلاط وی با مردان بیگانه شود، از نظر شریعت ممنوع است.^۱

۳- اشتراط جنسیت برای مناصب عالی سیاسی از منظر قانون اساسی

همان‌گونه که اشاره شد درباره‌ی اشتراط جنسیت در تصدی مناصب عالی سیاسی، دیدگاه فقهی واحدی وجود ندارد و موضوع محل اختلاف است. حال پس از گذشت نزدیک به چهل سال از اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و نقش مؤثر و رو به رشد زنان در عرصه‌های مختلف سیاسی اجتماعی هم چنان این سؤال مطرح است که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر کدام رویکرد فقهی است؟ چرا قانون اساسی به تصریح به این امر نپرداخته است؟

از اصول قانون اساسی هیچ شرطی به طور ضمنی یا تصریحی درباره‌ی شرط جنسیت برای تصدی مناصب ولایی نظیر رهبری به دست نمی‌آید. در واقع محدودیت قانونی برای رهبری زنان نه در قانون اساسی و نه در قوانین دیگر وجود ندارد. نظریه‌ی تفسیری از شورای نگهبان نیز درباره‌ی ضرورت شرط ذکوریت رهبری ارائه نشده است. حتی در مشروح مذاکرات مجلس نهایی تدوین قانون اساسی سال ۱۳۵۸ و شورای بازنگری قانون اساسی سال ۱۳۶۸ نیز با وجود بحث‌ها و نظریاتی که در شرط جنسیت برای رئیس‌جمهور شد و مورد تصویب قرار نگرفت،^۲ اما در بحث از شرایط رهبری ساکت است.

اصولاً چرا قانون اساسی شرط ذکوریت را تصریح نکرده است؟ سکوت قانون را چگونه باید تفسیر نمود؟

در تحلیل این مسئله چند احتمال قابل بررسی است. نگارنده ضمن بیان هر احتمال به اشکالات وارد نیز می‌پردازد تا نظریه‌ی آخر به‌عنوان نظر مختار روشن گردد.

احتمال اول این است که شاید مسئله عدم جواز تصدی سیاسی زنان به قدری روشن و واضح بوده که بحث و نظری درباره‌ی آن هنگام تدوین قانون لازم و ضروری نبوده است. به

۱. نک: حر عاملی، ۱۵/۱۳۸۲: ۵۲۵.

۲. شرط «مرد بودن» به‌عنوان یکی از شرایط ریاست جمهوری در اصل ۱۱۵ قانون اساسی مورد تصویب مجلس بررسی و تدوین قانون اساسی قرار نگرفت و در جلسه بعد شرط «رجال سیاسی مذهبی» به جای آن مطرح و تصویب شد. ر.ک: مشروح مذاکرات تدوین قانون اساسی، ۱۷۷۱.

عبارت دیگر نوعی ارتکاز ذهنی در بین نویسندگان قانون اساسی وجود داشته که مسئله امامت و ولایت در جامعه اسلامی را مختص مردان می‌دانستند. به گونه‌ای که هر نوع نظر مخالفی قطعاً با انکار و مخالفت شدید روبه‌رو می‌شد. حتی در بحث شرایط ریاست جمهوری که مرتبه پایین‌تر از رهبری است، کسانی که در دفاع از ریاست جمهوری زنان صحبت کردند، در مقام دفاع از نظر خود، ریاست جمهوری را به این دلیل که از امور غیر ولایی و صرفاً اجرایی است، برای زنان بلا مانع می‌دانستند.^۱ این بدین معناست که پرداختن به امور ولایی توسط زنان حتی برای مدافعین ریاست جمهوری زنان قابل دفاع نبوده است. بر اساس این احتمال رویکرد قانون اساسی در بحث جنسیت رهبری، ضرورت اشتراط جنسیت بوده و عدم تصریح قانون اساسی از باب روشن بودن این شرط و توافق ذهنی تدوین‌کنندگان است.

این احتمال در اشتراط جنسیت برای مقامات سیاسی عالی رتبه قابل قبول نیست. زیرا نظریات فقهی مخالف در همان دوره نیز وجود داشته و همان‌گونه که اشاره شد، دیدگاه‌های فقهی درباره تصدی سیاسی زنان واحد نیست. به عبارت دیگر وجود ارتکاز ذهنی در این امر ثابت نیست.

احتمال دوم این است که اصولاً برای رهبری و ولایت امر، شرایط بسیار سخت و سنگین علمی و عملی وجود دارد که با توجه به ظرافت روحی و توانایی جسمی زنان، تحصیل این شرایط برای آنان بسیار مستبعد و حتی غیر ممکن است. بر فرض این که زنانی بتوانند به درجات عالی فقهت، عدالت و مدیریت برسند، باز در رقابت با مردان در جایگاه برتر قرار نخواهند گرفت. طبیعت مردان، تفوق و برتری آنان را در امور سیاسی موجب گردیده است. بنابراین عدم ذکر این شرط در قانون اساسی به دلیل عدم تحقق خارجی موضوع و مبتلابه نبودن آن است. به عبارت دیگر زنان به فرض این که حق تصدی مناصب عالی سیاسی را داشته باشند، طبعاً سایر صلاحیت‌ها و شرایط را در مقایسه با مردان ندارند یا کمتر خواهند داشت و اشتراط جنسیت در قانون بیهوده خواهد بود. زیرا عملاً زنانی با شرایط مذکور در قانون یافت نخواهد شد.

۱. نک: مشروح مذاکرات تدوین قانون اساسی، ۱۳۷۰.

درست است که زنان سال‌های سال از مسائل اجتماعی و سیاسی به دور مانده‌اند و مجالی برای توانمندسازی آنان وجود نداشته است اما امروزه توانمندی علمی زنان و حتی برتری و تفوق آن‌ها در برخی عرصه‌های اجتماعی ناموجه بودن این فرض را ثابت کرده است. همچنین در دست داشتن بسیاری از مناصب مدیریتی کلان در حد ریاست کشور توسط زنان در سایر کشورها، فرض ناتوانی طبیعی و ذاتی زنان از اداره امور سیاسی را رد می‌کند.

احتمال سوم که درباره عدم اشتراط جنسیت برای رهبری در قانون اساسی متصور است، این است که در قانون اساسی سال ۵۸ یکی از شرایط و صفات رهبری مرجعیت بود. در بیشتر منابع فقهی نیز از دُکوریت به‌عنوان یکی از شرایط مرجعیت نام برده شده است. بنابراین با وجود شرط مرجعیت در رهبری و اینکه مرجعیت شیعی همواره در اختیار مردان بوده نیازی به بحث درباره جنسیت لازم نبوده است. چرا که مشهور فقها قائل به مرجعیت زنان نیستند.

شاید با وجود شرط مرجعیت در قانون اساسی، این تصور حاکم می‌شد که تصدی منصب رهبری برای زنان کاملاً منتفی است، اما در بازنگری قانون اساسی سال ۶۸ شرط مرجعیت از شرایط رهبری حذف شد. در مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ در حذف شرط مرجعیت از شرایط رهبری دلایل مختلفی ابراز شد، از جمله اینکه:

مسئله رهبری غیر از مرجعیت تقلید است. درباره رهبری نمی‌توان به ادله اجتهاد و تقلید مراجعه کرد... نباید مسئله رهبری با مرجعیت خلط شود.^۱ اما می‌توان گفت با حذف شرط مرجعیت از شرایط رهبری، ملزومات مرجعیت نیز نظیر اعلییت و دُکوریت حذف گردید. مگر اینکه قانون به طور صریح به اشتراط دُکوریت در رهبری اشاره می‌کرد. بنابراین بعد از بازنگری قانون اساسی دیگر قید دُکوریت برای رهبری وجود ندارد. زیرا برخلاف مرجعیت مقام اجتهاد و فقاهاست مقام علمی است که منع شرعی در دستیابی زنان به آن وجود ندارد.

۱. نک: یزدی، مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، ۱۸۱-۱۸۲.

از این رو، می‌توان عدم قید جنسیت توسط قانونگذار برای رهبری را در حالی که در مقام بیان شرایط لازم برای این منصب بوده است، حمل بر جواز و عدم ممنوعیت تصدی رهبری زنان نمود.

احتمال چهارم که قابل بررسی است، استفاده از طریق اولویت است. یعنی از آنجا که شرط جنسیت برای مقامات پایین‌تر از رهبری چون ریاست جمهوری و قضاوت محل بحث و مناقشه بوده است و هر چند قانون اساسی به صراحت زنان را از تصدی این مناصب منع نکرده است، رویه شورای نگهبان در اجرای اصل ۱۱۵ قانون اساسی (عدم تایید صلاحیت داوطلبان زن در انتخابات ریاست جمهوری) راه را بر ریاست جمهوری زنان بسته است و در مورد قضاوت زنان نیز طبق قانون شرایط انتخاب قضات، مرد بودن یکی از شرایط لازم برای قضاوت و صدور حکم است. بنابراین وقتی در نظام جمهوری اسلامی، زنان امکان تصدی مقاماتی چون قضاوت و ریاست جمهوری (که از شئون حاکمیت و ولایت است) را ندارند، به طریق اولی دُکوریت برای مقامات بالاتر نظیر رهبری نیز شرط ضروری است؛ هر چند که قانون ذکری از آن نکرده باشد.

لازم به ذکر است که قانون اساسی درباره قضاوت و نیز ریاست جمهوری صراحتاً منعی برای زنان ندارد. از این رو، عدم امکان تصدی زنان به این مقامات نیز مسئله قطعی و غیر قابل تردید نیست. هر چند بحث و بررسی هر یک از این مناصب مجال خاص خود را می‌طلبد اما قانون اساسی از اشتراط صریح به جنسیت در قضاوت و ریاست جمهوری نیز خودداری نموده است. در حال حاضر نیز جذب زنان برای امور قضایی به طور محدود انجام می‌پذیرد.

احتمال پنجم که می‌توان مطرح کرد و نظریه مختار در این نوشتار است و از برخی اظهارات نویسندگان قانون اساسی نیز قابل برداشت است، این است که با توجه به اینکه درباره تصدی مقامات سیاسی توسط زنان نص صریحی در قانون وجود ندارد و همان طور که اشاره شد، اختلاف نظرات فقهی و حقوقی نیز در این امر همچنان ادامه دارد، قانون اساسی با مسکوت گذاشتن این شرط، راه را برای تفسیر و توسعه سطح مشارکت زنان فراهم کرده است تا اگر زمانی اختلافات مبنایی و فقهی مرتفع شد و شرایط قبول گسترده این امر فراهم گردید، به لحاظ قانون اساسی نیز امکان توسعه آن وجود داشته باشد. این شیوه قانونگذاری

نشان از ذکاوت و تیزبینی قانونگذار اساسی در توجه به بستر و زمینه‌های نظری یک مسئله در جامعه، قابل تحسین است. همانگونه که شهید بهشتی نیز در بحث ریاست جمهوری زنان به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید:

«قانون اساسی فعلی آن قدر مسلّم را گفته و فعلاً راجع به زنان مسئله را مسکوت گذاشته تا وقتی که زمینه فقهاتی گسترده آن به صورت روشن فراهم شود. در آن موقع می‌توان آن را مطرح کرد و به این مرحله رسید.» (بهشتی، ۱۳۹۰: ۵۸)

نتیجه‌گیری

از مجموع دیدگاه‌های مطرح درباره حاکمیت و رهبری زنان این امر به دست می‌آید که این مسئله، آن چنان که در ظاهر امر به نظر می‌رسد، مورد اتفاق نظر نیست و این امر موجب شده تا در قانون اساسی شرط خاصی درباره جنسیت برای هیچ یک از مقامات سیاسی از جمله رهبری قید نشود. این مسئله نشان می‌دهد که نویسندگان قانون اساسی با درایت قابل تقدیری، ظرفیت نظری و تئوری قانون را برای تفسیر و برداشت مطابق با شرایط هر زمان و دوره فراهم کرده‌اند تا اگر روزی دلایل و دیدگاه‌های مبنی بر جواز تصدی و ولایت زنان جایگاه قابل قبولی یافت، به لحاظ قانون اساسی با مشکل و محدودیتی رو به‌رو نشود.

بنابراین می‌توان گفت قانون اساسی از ظرفیت نظری لازم برای حاکمیت سیاسی زنان برخوردار است. اما تا زمانی که گستره نظریات فقهی و فرهنگ حاکم بر جامعه زمینه تحقق این ظرفیت را فراهم نسازد، امکان دسترسی زنان به مناصب حاکمیتی فراهم نخواهد شد. شاید در فضای سال‌های اول انقلاب و تدوین قانون اساسی که تجربه عملی حکومت اسلامی وجود نداشت، سخن گفتن از حاکمیت سیاسی زنان دور از ذهن بوده و محلی از ابتلا نداشته است، اما در سایه تبلیغات وسیع رسانه‌ای، حضور بی سابقه زنان در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، دستیابی به سطوح عالی علمی و توانمندی اجرایی، نمونه‌های عینی مدیریت زنان در عرصه‌های کلان سیاسی - اجتماعی در سایر کشورها و اثبات فی‌الجمله توانمندی آن‌ها در این مهم، فضای فکری جدیدی را برای بحث و بررسی این موضوع فراهم آورده است که زنان می‌توانند از این ظرفیت نظری قانون اساسی به منظور حضور و مشارکت سیاسی بیشتر و جدی‌تر خود استفاده کنند.

منابع

الف - فارسی

۱. نهج البلاغه (۱۳۸۹)، ترجمه و توضیح علی اکبر مطهری، نشر جمال.
۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۳۸۲)، تحف العقول عن آل الرسول، ترجمه صادق حسن زاده، قم: آل علی.
۳. ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۹)، نگاهی به مبانی تحلیلی نظام جمهوری اسلامی ایران، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب.
۴. امینی، عبدالله و علی خنیفرزاده (۱۳۸۷)، «رویکردهای جدید فقه شیعه در حوزه زنان»، ماهنامه پیام زن، ش ۲۰۱.
۵. ایزدهی، سیدسجاد (۱۳۹۰)، «تصدی گری زنان در عرصه سیاسی-اجتماعی»، مجموعه مقالات سومین نشست اندیشه‌های راهبردی زن و خانواده، صص ۸۸-۱۰۵.
۶. بهشتی، محمد حسین (۱۳۹۰)، مبانی نظری قانون اساسی، چاپ چهارم، تهران: بنیاد نشر آثار و اندیشه‌های آیت الله دکتر شهید بهشتی.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳)، زن در آئینه جلال و جمال، تحقیق و تنظیم محمود لطیفی، چاپ ۲۵، قم: نشر اسراء.
۸. طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد رضا صالحی کرمانی، جلد ۴ و ۸، تهران: بنیاد فکری و علمی علامه طباطبایی.
۹. علاسوند، فریبا (۱۳۹۰)، زن در اسلام، جلد ۲، قم: نشر هاجر.
۱۰. مطهری، مرتضی (۱۳۸۹)، نظام حقوق زن در اسلام، چاپ اول، قم: آل طه.
۱۱. مهرپور، حسین (۱۳۷۸)، مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر دادگستر.
۱۲. ورعی، سید جواد (۱۳۸۵)، مبانی و مستندات قانون اساسی به روایت قانونگذار، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.

ب - عربی

۱۳. بجنوردی، سیدمحمد (۲۰۰۴)، «تجدید الجتهاد: فقه المرأة نموذجاً»، فصلنامه المنطق الجديد، ش ۷.
۱۴. حرعاملی، محمدبن حسن (۱۴۱۶)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، جلد ۲۷، قم: موسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث.
۱۵. فیاض، محمداسحاق (۱۴۲۸)، نموذج لمجموعه أسئلة حول موقع المرأة فی النظام السياسي الاسلامی، چاپ سوم، نجف: بی نا.

پ - سایت اینترنتی

۱۶. مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۸،
<http://www.majlesekhobregan.ir/fa/MashroheMozakerat.htm.1395/7/20>